

بررسی مقایسه‌ای رویکرد حکومت اسلامی و نظام غربی به حقوق اجتماعی

دریافت: ۸۹/۸/۳۰ تأیید: ۸۹/۱۱/۲ ابراهیم موسی‌زاده* و فهیم مصطفی‌زاده**

چکیده

حقوق اجتماعی، جایگاه مهمی در اندیشه‌های سیاسی، فقهی، حقوقی و مدیریت‌های اقتصادی و اجتماعی دارد. در دین مبین اسلام، همان‌گونه که در نصوص و عمل و سیره پیشوایان دین می‌بینیم، حقوق اجتماعی به لحاظ حفظ کرامت انسانی و تأمین بنیانهای جامعه سالم دینی مورد توجه و اهتمام ویژه قرار گرفته است؛ به‌گونه‌ای که برای آن، نظام خاص حقوقی و اجرایی طراحی شده است. این در حالی است که در نظامهای غربی، درباره حقوق اجتماعی، مبانی، الگو و نظام مطلوبی وجود ندارد. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به تأسی از اندیشه مترقی اسلامی، جلوه‌های نظام حقوق اجتماعی را می‌توان در اصول متعددی، همچون بند ۴ اصل ۳ (بیمه بیوگان و زنان سالخورده و بی‌سرپرست)، اصل ۲۸ (حق کار)، اصل ۲۹ (حق تأمین اجتماعی)، اصل ۳۰ (حق آموزش) و اصل ۳۱ (حق مسکن) مشاهده نمود. در این مقاله، ضمن آشنایی با زمینه‌های فکری حقوق اجتماعی، جایگاه این حقوق در اندیشه‌های اسلامی و غربی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی

حقوق اجتماعی، عدالت اجتماعی، رفاه عمومی، نظام حقوقی اسلام، نظام حقوقی غرب

* استادیار گروه حقوق عمومی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
** دانشجوی دکتری حقوق.

درآمد

امروزه مسأله حقوق و رفاه اجتماعی، جایگاه مهمی در اندیشه‌های فقهی، سیاسی و حقوقی و مدیریت‌های اقتصادی و اجتماعی دارد؛ چرا که انسان، در طول تاریخ، به دلیل مدنی‌الطبع بودن، همواره نیازمند ارضای نیازهای حداقلی خود، برای گذران زندگی بوده و مهمترین دلیل گردآمدن انسانها در کنار یکدیگر و تشکیل جامعه، تدارک مشترک امنیت و نیازهای اجتماعی بوده است. بقا و استمرار نسل افراد جامعه در برابر قهر طبیعت (قحطی، سیل، آتش‌سوزی، بیماری و...) و دشمنی انسانهای دیگر، به تلاش مشترک نیاز دارد. انسانها با توجه به تأمین نیازهایشان گرد هم آمده، عقلانی رفتار می‌کنند و پایه‌های یک نظام اجتماعی مبتنی بر عقلانیت و توسعه را بنیان می‌نهند. از این لحاظ، حقوق اجتماعی، هدف توسعه نیست؛ بلکه خود توسعه محسوب می‌شود؛ یعنی دولت و جامعه‌ای را می‌توان توسعه‌یافته دانست که سطح حداقل یا متناسب زندگی را از حیث مسکن، آموزش، تغذیه، اشتغال، بهداشت و درمان برای یکایک آحاد و ساکنانش فراهم آورده باشد.

کرامت انسان که در قرآن کریم بر آن تأکید شده، مبنای اصلی حقوق و آزادی‌های بشر است که به نوع شناختی که اسلام از انسان و جامعه ارائه می‌دهد، باز می‌گردد. انسان، موجودی مستعد با قابلیت‌ها و توانایی‌های فراوان و بالقوه است که پیوسته استعدادهايش در حال شکوفاشدن است. از این رو، در این فرآیند به حقوق و آزادی‌ها، نیاز حیاتی و فطری دارد. بخش عظیمی از این حقوق و آزادی‌ها، ذاتی و فطری انسان محسوب می‌شود (عمید زنجانی، ۱۳۸۵، ص ۳۸۵). حقوق اجتماعی و برخورداری از شرایط آبرومندانة زندگی و حمایت از قشرهای آسیب‌پذیر و افراد نیازمند که از جمله حقوق مورد تأکید اسلام است، در اصول متعدد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران؛ مانند اصول ۲۸، ۲۹، ۳۰ و ۴۳ آمده است.

یک دولت حامی و مراقب امت و شهروندان، ضمن آنکه دست محرومان و مطرودان را می‌گیرد و آنها را به حیات اجتماعی باز می‌گرداند؛ به تدریج، هم سطحی متناسب برای درماندگان تأمین می‌کند و عواملی چون فقر، نیاز و فقدان مسکن، درمان و بهداشت را از میان برمی‌دارد و هم به افراد فرصت می‌دهد تا به تناسب هوش، آمادگی، استعداد و

تلاش و کوشش خود، به مراتب شایستگی اجتماعی بالاتری دست یابند. «فرصت برابر» در سایه دولتی مراقب و دلسوز که جبرانگر نابرابری‌های طبیعی یا موروثی است، قابل دسترسی می‌باشد و این دولت، برای هر کسی که آمادگی و استعداد و کوشایی لازم را برای ترقی در سلسله‌مراتب اجتماعی داشته باشد، امکان ترقی و ارتقای وضع را فراهم می‌سازد.

در این مقاله، ضمن آشنایی با زمینه‌های فکری و قانونی حقوق اجتماعی، به بررسی مقایسه‌ای حقوق اجتماعی از دو منظر و رویکرد اسلامی و غربی می‌پردازیم. بررسی رویکرد اسلام و دولت برآمده از آن، نسبت به حقوق اجتماعی با توجه به تصویب و اجرای قانون هدفمندکردن یارانه‌ها، امروزه اهمیتی دوچندان دارد؛ چرا که قانون مزبور در راستای تأمین رفاه عمومی، پیشرفت اقتصادی و تحقق عدالت اجتماعی در جامعه اسلامی تصویب شده است.^۱

بند اول: مفهوم حقوق اجتماعی

«حقوق» در لغت، جمع «حق» است. مفهوم اصلی و جامع واژه «حق» در کاربرد مصدری، «ثبوت» و در کاربرد وصفی، «ثابت» می‌باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص ۲۳). منظور از «حقوق» در این نوشتار، حقوق شخصی؛ یعنی همان «حق‌ها» - در برابر حقوق عینی؛ یعنی مجموعه قوانین و مقررات حقوقی - است. بر این اساس، حقوق اجتماعی، به معنای «حق‌های اجتماعی» است. در اصطلاح، منظور از حقوق اجتماعی، مجموعه امتیازات و توانایی‌هایی می‌باشد که برای هر فرد، به رسمیت شناخته شده است و دولت و دیگران مکلف به رعایت آن «حق‌ها» می‌باشند. حقوق اجتماعی بر خلاف حقوق مدنی - سیاسی، مبتنی بر حمایت مؤثر و برنامه‌ریزی مستمر دولت‌ها برای تحقق این‌گونه حقوق می‌باشد. به عبارتی دیگر، حقوق اجتماعی، تعهداتی را متوجه دولت‌ها می‌کند تا به‌طور جدی، انتظارات شهروندان را برآورده نمایند. در حالی که در حقوق مدنی - سیاسی، ترک دخالت دولت، به عنوان یک ضرورت مطرح می‌شود (جوان آراسته، ۱۳۸۴، ص ۱۰۵).

برای شناخت مفهوم حقوق اجتماعی، باید جایگاه فرد و اجتماع در هستی مشخص شود تا برداشت ما از حقوق اجتماعی با آن جایگاه انطباق داشته باشد. در دین مبین اسلام، فرد و جامعه هر کدام، جایگاه و حقوق خاص خود را دارند و در عین تعامل

منطقی بین آنها، هیچ کدام فدای دیگری نمی‌شود. از این رو، نه اندیشه اصالت فرد که بر اساس آن، جامعه و مصالح آن، فدای فرد می‌شود و نه مکتب اصالت جامعه که در آن، مصالح و حقوق فرد، قربانی منافع جامعه می‌شود، مورد تأیید اسلام نیست؛ هر چند در این تعامل، سعی دارد فرد را در قبال مصالح عمومی در منزلت ایثار ببیند.

بی‌تردید پیچیدگی وحدت و مناسبات در جامعه انسانی به گونه‌ای است که «چو عضوی به درد آورد روزگار، دگر عضوها را نماند قرار». «قال [النبي ﷺ]: انما المؤمنون في تراحمهم [و] تعاطفهم بمنزلة الجسد الواحد، اذا اشتكى منه عضو واحد تداعى له سائر الجسد بالحمى و السهر» (قمی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۱۳).

قرآن، انسان را موجودی در حال حرکت مستمر و دائمی معرفی می‌کند: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (انشقاق (۸۴): ۶). این حرکت در دو بعد فردی و اجتماعی است و حرکت و تعالی فردی در درون جامعه انجام می‌گیرد؛ ولی فدای آن نمی‌شود (عمید زنجانی، ۱۳۸۵، ص ۳۹۹).

با این رویکرد، حقوق اجتماعی، مجموعه حق‌ها و حمایت‌هایی است که از طریق آن، آسایش، رفاه و بهزیستی به حداکثر و عدم رفاه به حداقل می‌رسد. حقوق اجتماعی ناظر بر حق برخورداری از حداقل رفاه اجتماعی است که به عنوان مزایای عضویت و مشارکت در حیات جامعه به افراد تعلق می‌گیرد تا شخص در مسیر کمال و رشد خویش از شرایط آبرومندانانه زندگی برخوردار شود.^۲ این حقوق، به موازات استقرار نظام‌های حمایتی شکل می‌گیرند. هدف این حقوق، بر خلاف برداشت‌های مارکسیستی و سوسیالیستی، حذف ناهم‌بندی نیست؛ بلکه تلاش برای حذف ناهم‌بندی غیر عادلانه می‌باشد؛ یعنی آن ناهم‌بندی‌هایی که از امتیازات ناموجه و محرومیت‌های غیر مشروع و غیر معقول سرچشمه می‌گیرد. هدف حقوق اجتماعی، ایجاد یک جامعه بی‌طبقه نیست؛ بلکه جامعه‌ای است که در آن شایستگی و تحرک اجتماعی، اهمیت بیشتری از تقسیم‌بندی‌های درآمدی داشته باشد.

«حقوق اجتماعی در یک معنای محدود، به حقوقی گفته می‌شود که فرد، آن را به عنوان اینکه عضو جامعه است و با فعالیت شخصی و حرفه‌ای خود و یا با به‌کارگیری دارایی خود در اجتماع تأثیر می‌گذارد، دارا می‌باشد. در یک معنای وسیع‌تر، حقوق اجتماعی به یک سلسله حق‌هایی اطلاق می‌شود که به منظور رفع بی‌عدالتی‌های

اجتماعی و اقتصادی برای فرد شناخته شده است و این بی‌عدالتی‌ها ناشی از شرایط اقتصادی و اجتماعی حاکم بر جامعه و محیطی است که فرد در آن زندگی می‌کند» (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۸۲، ص ۱۳۵). «حقوق اجتماعی، مانند حقوق و آزادی‌های فردی... امری حیاتی و اساسی است و موجب رهایی او از بی‌عدالتی‌ها می‌شود» (Burdeau, ۱۹۷۹, p. ۱۹۴). تأمین استقلال مادی و اقتصادی فرد و برطرف کردن ترس، واهمه و تشویش سبب می‌شود که فرد در جامعه، در محیطی امن و مطمئن قرار گیرد و بتواند از سایر حقوق و آزادی‌های خود به گونه مطلوبی بهره‌ور شود که مسلماً بدون آن، سایر حقوق و آزادی‌ها، به‌ویژه حقوق مدنی - سیاسی، معنا و مفهوم خود را از دست خواهد داد. حقوق اجتماعی، به جامعه‌ای که مبتنی بر احترام به آزادی‌های سستی و کرامت انسانی است، محتوا می‌بخشد و تحقق آن را ممکن و میسر می‌سازد. به عبارت بهتر، حقوق اجتماعی، یک سلسله از امتیازاتی است که دولت‌ها با مشارکت فعالانه خود، باید برای ملت خویش فراهم آورند و حقوقی نظیر اشتغال، تأمین اجتماعی، بهداشت، مسکن، آموزش و پرورش و ... را در دستور کار و برنامه‌های خود قرار دهند (جوان آراسته، ۱۳۸۴، ص ۱۰۶).

حقوق اجتماعی، دارای ویژگی‌هایی به شرح ذیل می‌باشد:

۱. این دسته از حق‌ها به‌طور کلی به افراد مربوط نمی‌شود؛ بلکه فرد را به عنوان عضوی از یک گروه اجتماعی مشخص، مورد توجه قرار می‌دهد؛ مانند کارگران، کشاورزان و افرادی که از نظر اجتماعی و اقتصادی ضعیف هستند.
۲. قواعد حقوقی در این زمینه‌ها جنبه حمایتی دارند؛ یعنی افراد یادشده را در برابر گروه یا گروه‌هایی که اینان، تحت سلطه‌شان قرار می‌گیرند، حمایت می‌کنند.
۳. این حمایت، جنبه اقتصادی و اجتماعی دارد و برای پیشرفت معنوی گروه‌های مورد حمایت، فراهم کردن منافع آنان را ضروری می‌شمارد.
۴. هدف نهایی آن است که به جای برخورد خصمانه میان گروه‌ها، بین آنان همکاری مسالمت‌آمیز برقرار نماید (عراقی، ۱۳۸۱، ص ۴۴).

علاوه بر قوانین داخلی، اسناد بین‌المللی نیز توجه ویژه‌ای به حقوق اجتماعی داشته و این دسته از حق‌ها را به عنوان حق‌هایی بنیادی و پایه‌ای محسوب کرده‌اند. اعلامیه جهانی حقوق بشر، مصوب ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ میلادی، در ماده ۲۲ خود اعلام می‌کند

که: «هر کس به عنوان عضو اجتماع، حق امنیت اجتماعی دارد و مجاز است به وسیله مساعی ملی و همکاری بین‌المللی، حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را که لازمه مقام و نمو آزادانه شخصیت اوست با رعایت تشکیلات و منابع هر کشور، به دست آورد». این اعلامیه در ماده ۲۳، حق کار، در ماده ۲۶، حق آموزش و پرورش و در ماده ۲۵، حق برخوردارگی از تأمین اجتماعی را مورد تأکید قرار داده است و اعلام می‌کند که: «۱. هر کس حق دارد که سطح زندگانی، سلامتی و رفاه خود و خانواده‌اش را از حیث خوراک و مسکن و مراقبت‌های طبی و خدمات لازم اجتماعی تأمین کند و همچنین حق دارد که در مواقع بیکاری، بیماری، نقص اعضا، بیوگی، پیری یا در تمام موارد دیگری که به عللی خارج از اراده انسان، وسایل امرار معاش از بین رفته باشد، از شرایط آبرومندانه زندگی برخوردار شود. ۲. مادران و کودکان حق دارند که از کمک و مراقبت مخصوص بهره‌مند شوند. کودکان حق دارند که همه از یک نوع حمایت اجتماعی برخوردار شوند».

میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی مصوب ۱۹۶۶ میلادی نیز به طور ویژه‌ای، حقوق اجتماعی را مورد توجه قرار داده است و در مواد مختلف، حقوق اجتماعی، همچون حق تأمین اجتماعی، حق اشتغال، حق آموزش و پرورش، حق مسکن و حق بهداشت و درمان را به رسمیت شناخته است. این میثاق در مواد ۶ و ۷، حق کار و اشتغال را جزء یکی از حقوق‌های انسانی محسوب نموده است و درباره شرایط عادلانه کار، مزایا، ساعات کار و استراحت، رهنمودهایی بیان می‌کند. میثاق مذکور، در ماده ۱۲، به حق برخوردارگی از سلامت و تمتع از بالاترین سطح بهداشت و سلامتی جسمی و روحی ممکن‌الحصول تصریح نموده است و در ماده ۱۳ به فراهم نمودن زمینه‌های آموزش عالی اشاره کرده، از آموزش به عنوان سرمایه‌گذاری در عامل انسانی و مهمترین رکن توسعه یاد می‌کند. همچنین در ماده ۹۰ اعلام می‌نماید: «کشورهای طرف این میثاق، حق هر شخص را به تأمین اجتماعی [و] از جمله بیمه‌های اجتماعی به رسمیت می‌شناسند». در ماده ۱۱ نیز اعلام می‌کند: «۱. کشورهای طرف این میثاق حق هر کس را به داشتن سطح زندگی کافی برای خود و خانواده‌اش، شامل خوراک، پوشاک و مسکن کافی [و] همچنین بهبود مداوم شرایط زندگی، به رسمیت می‌شناسند...».

اعلامیه اسلامی حقوق بشر قاهره، مصوب ۱۴۱۱ هجری قمری، حقوق اجتماعی را مورد توجه قرار داده، در مواد مختلف خود، این حقوق را به رسمیت شناخته است؛ از جمله در ماده هفدهم اعلام می‌کند: «الف- هر انسانی حق دارد که در یک محیط پاک از مفسد و بیماری‌های اخلاقی، به گونه‌ای که بتواند در آن، خود را از لحاظ معنوی بسازد، زندگی کند. جامعه و دولت موظفند این حق را برای او فراهم کنند. ب- دولت و جامعه موظفند که برای هر انسانی تأمین بهداشتی و اجتماعی را از طریق ایجاد مراکز عمومی مورد نیاز، بر حسب امکانات موجود فراهم نمایند. ج- دولت، مکلف است حق هر انسانی را در زندگی شرافتمندانه‌ای که بتواند از طریق آن مایحتاج خود و خانواده‌اش را برآورده سازد که شامل خوراک، پوشاک، مسکن، آموزش، درمان و سایر نیازهای اساسی می‌شود، تضمین نماید».

بند دوم: رویکرد اسلامی به اندیشه حقوق اجتماعی

بر اساس دیدگاه قرآنی، «خداوند، آسمانها و زمین را آفرید و از آسمان آبی آورد و کشتی‌ها را مسخر شما کرد تا بر صفحه دریا به فرمان او حرکت کنند و نهرها را مسخر شما ساخت و خورشید و ماه را که با برنامه منظمی در کارند، به تسخیر شما درآورد و شب و روز را مسخر شما کرد و از هر چیزی که از او خواستید [= نیازمند بودید] به شما داد و اگر نعمت‌های خدا را بشمارید، هرگز آنها را شماره نتوانید کرد» (ابراهیم (۱۴): ۳۲-۳۴). مطابق این آیه، خداوند نعمت‌های فراوان و مناسب نیاز انسانها را آفرید و آنها را مسخر انسان کرد تا او بتواند مناسب شأن و کرامت خود زندگی کند. بر این اساس، یکی از اهداف دولت اسلامی در جایگاه خلیفه خدا بر روی زمین، تحقق بخشیدن به غایات الهی و رساندن جامعه به رفاه مطلوب اسلامی و قرآنی است. درباره وظیفه حکومت اسلامی در تأمین رفاه، امام صادق علیه السلام روایتی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند که می‌فرماید: «هر کس صبح نماید در حالی که به امر مسلمانان اهتمام ندارد، مسلمان نیست» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۱۶۴). همچنین امام جعفر صادق علیه السلام از حضرت رسول نقل می‌کنند که فرمود: «من به عنوان مقام امامت و نبوت، سرپرست یتیمان هستم و سرپرستی اولاد صغار و بدهکاری آنها نیز بر عهده من است و...» (حر عاملی، ۱۴۰۳، ج ۱۳، باب ۹).

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در نامه‌اش به مالک اشتر، گسترش رفاه و آبادانی را هدف اول حکومت اسلامی برشمرده و بی‌توجهی به آن را عامل نابودی حکومت دانسته و تأکید نموده است:

باید توجه تو به آبادانی سرزمین، بیش از تحصیل و جمع‌آوری خراج باشد و باید توجه داشته باشی که جمع‌آوری خراج، جز با آبادانی میسر نمی‌شود و آنکه خراج خواهد و به آبادانی نپردازد، شهرها را ویران کند، مردم را از بین ببرد و حکومتش جز اندکی دوام نیابد... پس در مورد طبقات پایین مردم از خدا بترس؛ از قبیل مساکین و نیازمندان و گرفتارانی که هیچ چاره‌ای ندارند (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

در تحلیل اثباتی، این واقعیت است که ابن خلدون می‌نویسد:

اگر حاکم، همراه و مهربان باشد، انتظارات مردم گسترش می‌یابد و برای آبادانی و فراهم‌ساختن اسباب آن، فعال‌تر می‌شوند؛ در حالی که تجاوز به اموال مردم، آنان را از به‌دست‌آوردن و بارورکردن ثروت ناامید می‌سازد؛ چرا که می‌بینند در چنین وضعی، سرانجام، هستی‌شان را به غارت می‌برند و آنچه را به‌دست می‌آورند، از ایشان می‌ربایند و هرگاه مردم از به‌دست آوردن و تولید ثروت ناامید شوند، از کوشش در راه آن دست برمی‌دارند... و اگر مردم در راه معاش خود نکوشند و دست از پیشه‌ها بردارند، بازارهای اجتماع و آبادانی، بی‌رونق و احوال، متزلزل می‌شود و مردم در جست‌وجوی درآمد، از آن سرزمین رخت برمی‌بندند و در نواحی دیگر که بیرون از قلمرو فرمانروایی آن ناحیه است، پراکنده می‌شوند و در نتیجه، جمعیت آن ناحیه کم و شهرهای آن از سکنه خالی و شهرهای آن ویران می‌شود و پریشانی آن دیار، به دولت و سلطان هم سرایت می‌کند (ابن خلدون، ۱۳۸۹، ص ۲۵۶).

بنابراین، می‌توان گفت که برای استقرار و استمرار دولت اسلامی، باید عمران و آبادانی و گسترش رفاه اجتماعی مردم یکی از اهداف مهم حکومت اسلامی باشد. به عبارتی دیگر، یکی از وظایف حکومت اسلامی، تضمین سطح زندگی آبرومندانه برای تمامی افرادی است که توانایی تأمین نیازهای خود را نداشته و از این رو نیازمند به کمک هستند.

در ادامه، ابعاد و عناصر مرتبط با حقوق اجتماعی را از دیدگاه و رویکرد اسلامی مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱. رویکرد اسلامی به اقتصاد اجتماعی

رابطه اقتصاد و سیاست در دیدگاه اسلامی در عدالت اجتماعی خلاصه می‌شود که یکی از اهداف عمده دین در رسالت انبیاء علیهم‌السلام می‌باشد: «لَيَقُومَنَّ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید(۵۷): ۲۵). اصل «عدالت» در مفهوم اسلامی، پایه اصلی توزیع ثروت و قلمرو اقتصاد و تقسیم قدرت در عرصه سیاست می‌باشد. مفهوم اسلامی عدالت، در توزیع درآمد و ثروت، سهم افراد را در تولید ثروت جامعه نادیده نمی‌گیرد. اسلام، هر چند نابرابری در درآمد را جایز می‌شمارد، اما تمامی افراد، ویژگی‌ها، توانایی‌ها و تأثیرات اجتماعی برابری ندارند و فقر و تنگدستی اجتماعی، مطلوب جامعه اسلامی نمی‌باشد. از این رو، عدالت توزیعی در جامعه اسلامی، پس از تضمین یک سطح زندگی مناسب برای تمامی اعضای جامعه از طریق آموزش و شغل متناسب، دستمزدهای عادلانه، امنیت اجتماعی و کمک مالی به تهیدستان از طریق زکات و توزیع ثروت از طریق سیستم اسلامی، تقسیم ارث فوت‌شدگان، تفاوت در میزان ثروت با توجه به تطابق با سهم افراد در تولید ثروت و ارائه خدمات اجتماعی است.

دستور مؤکد اسلام بر عدالت در ایجاد ثروت، تولید، توزیع و مصرف آن و واگذاری اجرای عدالت به دولت اسلامی، نه تنها به معنای سیاسی کردن اقتصاد می‌باشد، بلکه مفهوم آن، اولویت‌دادن به بُعد اجتماعی اقتصاد نسبت به بعد فردی آن است. به این معنا به هر اندازه که بعد فردی را در اقتصاد کمرنگ و بی‌ارزش نشان می‌دهد، ابعاد اجتماعی اقتصاد را در قالب فلسفه انفاق، احسان، فقرزدایی و بی‌نیازی، پررنگ‌تر و با ارزشی بسیار بالا ترسیم می‌نماید و به این ترتیب، آفت‌ها و آثار منفی زهدگرایی و ترک دنیا را که معمولاً در تنبلی، فقر، رکود ثروت و عقب‌ماندگی متجلی می‌گردد، محکوم نموده و با آنها مبارزه می‌نماید.

یکی از راه‌حل‌های اسلامی در تعدیل ثروت و ممانعت از تکاثر و فقرزدایی، انفاق و احسان می‌باشد. انفاق و احسان، هرگز به معنای تشویق به بیکاری و تعطیل نیروی انسانی و رکود خلاقیت‌ها نیست؛ بلکه یک راه‌حل دوجانبه در مبارزه با تکاثر و فقر و

یک عامل اخلاقی در حل اختلافات طبقاتی است. گر چه در فقه، انفاق و احسان، دو عمل اخلاقی تلقی شده است، لکن تعبیر قرآن در این مورد که آن دو را نوعی استرداد حق به شمار آورده است: «وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» (معارج (۷۰): ۲۴-۲۵) نشان می‌دهد که این دو دستور، هر چند دارای بعد اخلاقی هستند، اما در واقع نوعی ادای حق به شمار می‌آیند که به نفع نیازمندان در اموال اغنیا قرار داده شده است و این حق، غیر از حقوق مالی واجب است که بر عهده ثروتمندان تعلق گرفته و یا خواهد گرفت.

نظارت بر کم و کیف این نوع حقوق عمومی و نحوه اخذ و استرداد آن به صاحبان شایسته‌اش، از مسؤولیت‌های بسیار مهم دولتی است که در عین برخورداری از بعد اقتصادی، دارای بعد سیاسی و اجتماعی نیز می‌باشد (عمید زنجانی، ۱۳۸۳، ص ۳۰-۲۹). اسلام به مقتضای فطرت و بر اساس اصول عقلانی، حق مالکیت را محترم شمرده و شیوه‌های معقول و منطقی درآمد، مانند کار، تجارت، تولید و... را تجویز نموده و راه‌های زیانبار و فسادانگیز کسب درآمد را مسدود کرده است و به این ترتیب، آزادی «هدایت‌شده‌ای» را در بخش خصوصی و بازار دولتی و تعاونی به‌وجود آورده و در مرحله اجرایی، دولت را مسؤول انجام آن دانسته است. منطق اسلام در سیاست‌گذاری‌ها و شیوه‌های کنترل، هدایت و حمایت در زمینه تولید، توزیع و مصرف ثروت در چارچوب احترام به مالکیت، کاملاً روشن و قابل تجزیه و تحلیل عقلانی است. دیدگاه فقهی در زمینه مالکیت، یک نظریه مجرد و منفک از مدیریت کلان جامعه و مسائل سیاسی و بحرانهای ناشی از توزیع ناعادلانه ثروت نیست و این نوع مالکیت محدود و کنترل‌شده توسط دولت، می‌تواند نقش مؤثری در ایجاد حقوق اجتماعی و عدالت باز توزیعی و در نهایت، دولت کارآمد، ایفا نماید. به عبارت دیگر، مالکیت، یک مسأله اقتصادی محض نیست؛ بلکه نشأت گرفته از یک دیدگاه کلی در زمینه نظم، امنیت، عدالت و رشد و تعالی فرد و جامعه است که باید توسط یک دولت در قالب «امامت» به‌وجود آید (همان، ص ۲۳).

دیدگاه اسلام در فرایض مالی مانند خمس، زکات، مظالم، کفارات مالی، جزیه، خراج و انفال تا آنجا که مربوط به نظم، امنیت و عدالت اجتماعی می‌شود، حکایت از عوامل مشترکی دارد که این عوامل، خود مبین نقش دولت اسلامی در فرآیند توزیع

عادلانه ثروت در جامعه اسلامی است.

همان گونه که از آیه «وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» (معارج (۷۰): ۲۴-۲۵) به وضوح استفاده می‌شود با تراکم ثروت، حتی در ثروتهای به‌دست آمده از راه‌های مشروع و عادلانه، همواره نوعی حق عمومی برای مستمندان جامعه به‌وجود می‌آید. در منابع و نصوص اسلامی، صریحاً بر این اصل بنیادی تأکید شده است که فقرا با اغنیا در اموال شریکند: «ان الله تبارک و تعالی اشرك بين الأغنياء و الفقراء في الأموال فليس لهم أن يصرفوا الي غير شركائهم» (حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ج ۶، ص ۱۴۷).

بنابراین، رابطه اقتصاد و سیاست که ریشه در رابطه پیچیده دین و سیاست دارد، رابطه‌ای اجتناب‌ناپذیر از دیدگاه اسلام است و عنوان اقتصاد سیاسی، خود برخاسته از این رابطه نزدیک است. اما این دیدگاه به معنای نفی اقتصاد آزاد نیست و هر کدام از اقتصاد آزاد و اقتصاد دولتی و حمایتی در نظام اسلامی، جایگاه ویژه خود را دارند (عمید زنجانی، ۱۳۸۳، ص ۱۸۹).

۲. تأمین اجتماعی در اسلام

یکی از مسؤولیت‌هایی که اسلام بر عهده تمام مسلمانان به‌ویژه حکومت گذاشته است، تأمین نیازهای ضروری افراد می‌باشد که به علل گوناگون یا درآمدی ندارند یا درآمدشان برای تأمین زندگی کافی نیست. امام علی علیه السلام در نامه خود به مالک اشتر، پس از سفارش نسبت به اصناف چهارگانه کشاورزان، صنعتگران، بازرگانان و کارمندان که نیروهای فعال و موکد جامعه‌اند، به طبقه دیگری از مردم، متشکل از یتیمان، مسکینان، ناتوانان و معلولان اشاره نموده، می‌فرماید:

... سپس خدا را، خدا را! در نظر بگیر در مورد طبقه پایین مردم؛ آنان که راه چاره‌ای ندارند از درماندگان، نیازمندان، بیماران و زمین‌گیران. به درستی که در این طبقه، افرادی قانع وجود دارد که نیازشان را به روی خود نمی‌آورند. برای خدا، حقی را که خداوند نگهبانی آن را برای آنان به تو سپرده [است]، حفظ کن و بخشی از بیت‌المال و بخشی از غله‌های زمین‌های خالصه را در هر شهر به آنان واگذار... (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳).

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: «کسی که خداوند، او را مسؤول امور

مسلمانان کرده است، اما به نیازها و فقر آنها بی توجهی می کند، خداوند نیز به نیازها و فقر او بی توجهی خواهد کرد» (ابوداود، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۱۲۲). یا چنین نقل شده است که حضرت فرمودند: «هر کس مالی بر جای نهد، از آن وارثانش خواهد بود و هر کس باری بر جای نهد، ما آن را برخواهیم داشت» (عسقلانی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۱، ص ۴۴۲).

با توجه به این روایات، فقیهان اسلام، تأمین نیازمندی های ناتوانان و درماندگان را در حد کفایت بر عهده دولت می دانند (امام خمینی، ۱۳۷۰، ج ۱۸، ص ۱۳۰). صاحب کتاب «بدائع الصنائع»، تهیه داروی فقیران و بیماران و درمان آنها، تهیه کفن مردگانی که مالی ندارند، هزینه کودکان بی سرپرست رها شده، هزینه کسی که از کار ناتوان است و کسی را نیز ندارد که نفقه اش بر او واجب باشد و ... را از محل بیت المال می داند (الکاسانی، بی تا، ص ۹۶). همچنین نقل شده است که حضرت علی ع در راهی پیرمردی را دید که گدایی می کرد. حضرت فرمود: این کیست؟ گفتند: مردی نصرانی است. فرمود: «در وقت توانایی، او را به کار گرفتید و اینک که پیر شده و از کار افتاده است در کمک کردن به او دریغ می ورزید! خرجی او را از بیت المال مسلمین بدهید» (حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۲، ص ۴۹).

برخی از اقتصاددانان عقیده دارند که «اگر نظام اقتصادی اسلام به معنای درست خود اجرا شود، کودکان و یتیمان بی سرپرست، نیازمندان و بدهکاران و درراه ماندگان، بسیار بالاتر، سخاوتمندانه تر و شرافتمندانه تر از انواع بیمه ها و نظام های تأمین اجتماعی رایج در کشورهای پیشرفته، تأمین می شوند» (العسل، ۱۳۷۸، ص ۱۸۵). البته مسأله تأمین نیازهای ضروری این گروه، به دولت اختصاص ندارد؛ بلکه همه مسلمانان در این امر مهم مسئولند (صدر، ۱۳۷۵، ص ۳۳۶ - ۳۲۵). از پیامبر اکرم ص نقل شده است که فرمود:

کسی که سیر بخوابد؛ در حالی که همسایه اش گرسنه است، به من ایمان نیاورده و هیچ آبادی ای نیست که در آن کسی شب را با گرسنگی بگذراند و خداوند روز قیامت به اهل آن آبادی نظر کند (حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۲، ص ۱۳۰).

عزیزان

سال پانزدهم / شماره چهارم

۴۸

۳. منابع مالی حکومت اسلامی برای تحقق حقوق اجتماعی

حکومت اسلامی برای عمل به تعهدات رفاهی و تحقق حقوق اجتماعی شهروندان جامعه اسلامی، طبعاً به منابع مالی کافی نیازمند است. بر اساس آموزه‌های اسلامی و دیدگاه فقها، اصل «رضایت‌مندی» افراد و اشخاص در تأمین منابع و نیازهای مالی دولت اسلامی که ریشه در اعتقادات دینی آنان دارد بر تمامی روشها و شیوه‌های مرسوم در سایر نظامها برتری و اولویت دارد. با توجه به این اصل مهم اسلامی، منابع مالی اولیه حکومت اسلامی را به صورت زیر می‌توان برشمرد:

۱-۳. زکات: برای تحقق جامعه اسلامی، شبیه یک خانواده منسجم که در آن، ثروت به طور عادلانه توزیع و نیازهای اساسی تمامی افراد مستحق، از طریق کمک‌های برنامه‌ریزی شده و سازمان‌یافته دولت، برآورده شود، اسلام، یک سیستم امنیت اجتماعی توانمند ایجاد کرده است و به گونه‌ای به آن تقدس مذهبی بخشیده است. پرداخت زکات، به میزان معینی از ارزش خالص درآمد که به صندوق زکات واریز می‌شود، فریضه مذهبی هر مسلمانی است. در اسلام زکات از چنان اهمیتی برخوردار است که هر جایی که قرآن از فریضه نماز سخن می‌گوید، همزمان بر الزام مسلمانان به پرداخت زکات نیز تأکید می‌کند. در این باره، پیامبر گرامی اسلامی ﷺ می‌فرماید: «هر کسی که نماز را به جا می‌آورد، ولی زکات پرداخت نمی‌کند، نماز او هیچ ثمره‌ای ندارد» (نوری، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۵۰۷). با این حال، با وجود اینکه دولت، زکات را جمع‌آوری خواهد کرد، ولی در هر حال، مبلغ حاصله، میزان محدودی خواهد بود. از این گذشته، مصادیق مصرف زکات، به طور واضح در قرآن مشخص شده است. گر چه بعضی از فقها، مصادیق تحت پوشش عنوان «فی سبیل الله» را گسترش می‌دهند، ولی به سختی می‌توان تمامی مخارج دولت را تحت این عنوان قرار داد. بنابراین، اگر دولت اسلامی بخواهد به وظایف خود عمل کند، باید به منابع مالی فراتر از زکات نیز دسترسی داشته باشد (بن سلام، ۱۳۵۳، ص ۹۱۹). در روزگار پیامبر و خلافت ابوبکر و عمر، این کار انجام می‌شد. حتی ابوبکر علیه کسانی که از پرداخت زکات سر باز می‌زدند، از زور استفاده می‌کرد. عثمان (خلیفه سوم) اجازه داد مردم، زکات را مستقیم به نیازمندان پردازند و در زمان حضرت علی علیه السلام به وسیله دولت و کارگزاران حکومتی دریافت می‌شد (دشتی، ۱۳۷۹، ص ۲۴۳).

۲-۳. درآمد حاصل از منابع طبیعی: این مسأله که خداوند، منابع طبیعی را برای رفاه تمامی مردم اختصاص داده است، مسأله پذیرفته شده‌ای در دین اسلام می‌باشد. سود مالی حاصل از این منابع، باید به تمامی مردم اختصاص داده شود و تحت هیچ شرایطی، نباید در اختیار افراد یا گروه‌های خاصی قرار گیرد. پذیرش این اصل، ضرورتاً به معنای انحصار دولت بر این منابع نیست. هر کدام از دولت یا مؤسسات خصوصی، می‌توانند بهره‌برداری از این منابع را اداره کنند. بهره‌برداری از منابع طبیعی باید تحت ضابطه بازدهی انجام شود. با این حال، اگر مؤسسات خصوصی بخواهند عملیات بهره‌برداری از این منابع را اداره کنند، سود حاصله از این کار نباید بیشتر از خدمات انجام شده یا بازدهی به دست آمده باشد (امام خمینی، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۳۱۹؛ شاپرا، ۱۳۷۸، ص ۲۱۹ - ۲۱۸). در کشورهایی با منابع طبیعی فراوان که سود زیادی روانه خزانه عمومی می‌شود (مانند: کشورهای مسلمان تولیدکننده نفت)، نیاز چندانی به منابع درآمدی دیگری نخواهد بود. با این حال، در کشورهایی که از این منابع، برخوردار نیستند یا اینکه اگر برخوردارند، درآمد حاصل از آن، کافی نیست، دولت باید برای تکمیل منابع درآمدی خود به مالیات‌گیری و یا در صورت نیاز به استقراض، متوسل شود.

۳-۳. وضع مالیات: در صورتی که مالیات به شیوه‌ای عادلانه و به میزان قابل تحملی گردآوری شود، حق دولت اسلامی برای جمع‌آوری مالیات، مورد تردید نیست. همان‌گونه که در منابع شیعی روایاتی وجود دارد که به صراحت بر ثبوت زکات در خارج از موارد نه‌گانه دلالت دارند (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۵۱۰؛ حر عاملی، ۱۴۰۳، ج ۶، ص ۴۰). مسلماً یکی از مصادیق مهم موارد غیر نه‌گانه زکات، می‌تواند عنوان مالیات اسلامی داشته باشد. همچنین، با توجه به یکی از اصول فقه اسلامی به این مضمون که «سود اندک باید فدای به دست آوردن سود بیشتر شود و نیز دفع افسد به فاسد واجب است»، می‌توان از حق مالیات‌گیری دولت دفاع کرد. شهید مطهری در این باره می‌گوید:

وضع مالیات از اختیارات حاکم شرعی است. او در هر زمانی می‌تواند برای هر چیزی؛ اتومبیل، غیر اتومبیل و هر چه باشد بر طبق مصلحتی که ایجاب می‌کند، مالیات وضع کند و این ربطی به زکات ندارد. بنابراین، این دو را

نباید با همدیگر مقایسه کرد که زکات، مالیات اسلام است و در غیر این موارد هم زکاتی نیست (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۶۴).

با این حال، تنها یک سیستم مالیات‌گیری عادلانه با روح اسلام سازگاری دارد؛ زیرا سیستم مالیات‌گیری که بسیار سنگین و یا از حد توان مردم خارج باشد، در اسلام بالاجماع رد شده است. به نظر می‌رسد که در پرتو اهداف عدالت اجتماعی و توزیع عادلانه درآمدها، یک سیستم مالیات‌گیری تصاعدی، به طور کامل با اهداف اسلام، سازگار باشد. مبنای مشروعیت چنین مالیاتی، حق ولایتی است که از طرف خداوند برای ولی امر مسلمین بر جامعه قرار داده شده است. ولی امری که مسئولیت اداره امور جامعه را دارد، می‌تواند با رعایت مصلحت مسلمانان به هر اندازه‌ای که صلاح بداند، مالیات حکومتی وضع کند و دایره چنین مالیاتی‌های گسترده‌تر از فلسفه تشریح خمس و زکات است (مؤمن، ۱۳۷۹، ص ۲۷۳-۲۷۱). امام خمینی نیز در کتاب «البیع» از حق دولت در گرفتن مالیاتی‌های افزون بر خمس و زکات دفاع می‌کند (امام خمینی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۴۶۷).

باید تأکید شود که طبق مقتضیات دوران مدرن، دولت اسلامی، حق اخذ مالیات عادلانه را دارد که در عین سازگاری با اهداف اسلام، درآمدی کافی پدید آورد تا دولت اسلامی مدرن بتواند کارویژه‌های خود به عنوان یک دولت رفاه را به خوبی محقق سازد.

۳-۴. زکات فطره: صدقه‌ای است که بر هر مسلمان - اعم از زن و مرد، کوچک و بزرگ، با شرایط مشخص فقهی - واجب است. فطره هر سال در زمانی معین؛ یعنی پایان ماه رمضان - و به اندازه‌ای مشخص؛ یعنی یک صاع (حدود سه کیلو) از خرما یا گندم یا غذای غالب هر فرد، پرداخت می‌شود (امام خمینی، ۱۳۷۹، ص ۲۶۲-۲۶۱). در حال حاضر، مقدار فطره‌ای که مسلمانان در سراسر جهان می‌پردازند، سالانه حدود یک میلیارد دلار تخمین زده می‌شود (العسل، ۱۳۷۸، ص ۱۹۱). دولت‌های اسلامی می‌توانند با طراحی نظامی کارآمد، جذب و توزیع فطره را عهده‌دار شده، بخشی از هزینه‌های اجتماعی را از این طریق پوشش دهند.

۳-۵. خمس: قرآن کریم در آیه ۴۱ سوره انفال می‌فرماید: «بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای نزدیکان و یتیمان و مسکینان و

واماندگان در راه است» (انفال(۸): ۴۱). فقیهان شیعه به پیروی از احادیث امامان معصوم علیهم‌السلام، واژه «غنیمت» را در آیه شریفه عام گرفته، موارد خمس را گسترده می‌دانند؛ به طوری که شامل درآمد حاصل از کسب (پس از کسر هزینه زندگی)، غنایم حاصل از جنگ، مال به دست آمده از معادن، گنج‌ها و غواصی، مال حلال مخلوط به حرام و زمینی که کافر ذمی از مسلمانان می‌خرد، می‌دانند؛ در حالی که اهل سنت، واژه «غنیمت» را بر معنای خاص؛ یعنی غنایم جنگی حمل می‌کنند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۴، ج ۷، ص ۱۸۱-۱۷۵).

۳-۶. کفارات: اسلام برای تأمین نیاز فقیران، افزون بر زکات، حقوق مالی دیگری نیز به عهده ثروتمندان گذاشته است که افراد قادر در صورت تخطی و مخالفت با برخی احکام شریعت، باید به صورت مجازات پردازند. این حقوق در فقه اسلامی، کفارات مالی نامیده می‌شوند؛ مانند کفاره قسم، کفاره ظهار، کفاره روزه‌خوردن در ماه رمضان، کفاره قتل غیر عمد، کفاره عدم وفا به نذر و... چنانکه می‌دانیم، ارتکاب این معاصی، تجاوز به حقوق الهی است و اسلام خواسته است که اطعام فقیران یا آزادکردن بردگان یا پرداخت مال به مستحقان، کفاره مخالفت با اوامر الهی، سبب بخشش گناهان باشد تا بدین وسیله، از بار فقر و بینوایی جامعه کاسته شود.

۳-۷. تبرّعات: مسلمانان ثروتمند در سایه آموزه‌های معنوی اسلام، بخشی از ثروت و اموالشان را داوطلبانه به نفع جامعه و اسلام تقدیم می‌کنند. این رفتار به شکل‌های گوناگون متصور است.

۳-۷-۱. وقف خیریه‌ای: این وقف دو نوع است؛ گاهی مراکزی چون کتابخانه، مدرسه، مسجد یا بیمارستان برای امور خیر و عام‌المنفعه تعیین می‌شود و گاهی مراکزی تولیدی و تجاری برای حمایت از مستمندان، از کارافتادگان، یتیمان و ... اختصاص می‌یابد.

۳-۷-۲. وصیت خیرخواهانه: وصیت خیرخواهانه، مال یا مستغلاتی است که مسلمانان برای دستیابی به ثواب آخرت، در امور خیریه وصیت می‌کنند. دین مبین اسلام نیز جهت تشویق آنان به این عمل، اجازه داده است که به اندازه یک‌سوم از اموال و دارایی خود را در این امور وصیت کنند.

دولت اسلامی می‌تواند با طراحی نظامی کارآمد و مطمئن، اوقاف عام و وصایای مسلمانان را برای تحقق اهداف عالی اسلامی سازماندهی کند و با گسترش فضای

اطمینان بخش بر کمیت و کیفیت آنها بیفزاید.

۳-۸. اموالی که از طریق غیر مسلمانان در اختیار دولت قرار می‌گیرد: افزون بر منابع مالی گوناگونی که دولت اسلامی از طریق مسلمانان به دست می‌آورد، حقوق مالی دیگری چون خراج، جزیه، فیه و عشر وجود دارد که دولت از طریق غیر مسلمانان در اختیار می‌گیرد. این اموال در گذشته یکی از منابع اصلی و مهم بیت‌المال به شمار می‌آمده است.

۳-۹. استقراض و مشارکت: اگر درآمد حاصل از تمام منابع پیشین، از جمله فروش خدمات دولتی برای مخارج دولت کافی نباشد، دولت اسلامی به استقراض و استفاده از منابع دیگران نیاز می‌یابد و از آنجا که استقراض با بهره، ربا و حرام است، باید راه‌های دیگری اتخاذ شود. برای این منظور، دولت می‌تواند جهت راه‌اندازی طرح‌های عام‌المنفعه و خیریه از مردم و مؤسسات خصوصی، قرض‌الحسنه بگیرد؛ چنانکه برای تأمین سرمایه طرح‌های زیربنایی و سودآور می‌تواند با فروش اوراق مشارکت و سهام، مردم را در مالکیت و به تبع آن در سود اقتصادی آن طرح‌ها شریک کند. اما استقراض از بانک مرکزی چون سبب افزایش نقدینگی و حجم پول می‌شود، فقط به اندازه رشد تولید جایز خواهد بود و بیشتر از آن، مشکلاتی چون تورم و کاهش ارزش واقعی پول را به دنبال دارد که خلاف اهداف دولت است؛ در نتیجه، فقط زمانی می‌توان بیش از رشد واقعی تولید، از بانک مرکزی استقراض کرد که اهدافی مهم‌تر از هدف تثبیت ارزش پول در نظر باشد (شاپرا، ۱۳۷۸، ص ۲۲۱-۲۲۰).

در پایان و در یک استنتاج مشترک از اصول حاکم بر تمامی منابع درآمد اسلامی، به راحتی می‌توان استنباط نمود که عنصر «رضایت» و «رضایتمندی» افراد در تأمین منابع، به عنوان اصلی محکم و متقن و غیر قابل خدشه در نظام اسلامی ایفای نقش می‌نماید و به دلیل آمیختگی وظایف و تعهدات مالی مسلمانان با امور عبادی و اعتقادی آنها، دولت اسلامی به راحتی به منابع مالی پاک و فراوانی در راستای ایفای تعهدات حقوق اجتماعی دسترسی پیدا می‌کند. همچنین علاوه بر دولت، افراد، نهادها و مجامع خیریه و وقفی نیز رفع نیازمندی‌های اجتماعی و تحقق‌بخشیدن به جامعه‌عاری از فقر و پریشانی را وظیفه شرعی و دینی خود تلقی می‌کنند.

بند سوم: حقوق اجتماعی در نظام غربی

۱. سیر پیدایش

در حالی که دین مبین اسلام از همان اوایل شکل‌گیری خویش؛ چه در نصوص اسلامی (قرآن و حدیث) و چه در عمل و سیره پیشوایان دین، اهمیت حقوق اجتماعی را به لحاظ حفظ کرامت انسانی و تأمین بنیانهای جامعه سالم دینی، به صورت متعدد و متواتر یادآور شده و اقدام در راستای تحقق این حقوق را از تکالیف مشترک فرد و دولت اسلامی تلقی کرده است و برای آن، نظام خاص حقوقی و اجرایی طراحی نموده و به این لحاظ از سابقه تاریخی درخشانی برخوردار است، در نظامهای غربی، دولت طرفدار حقوق اجتماعی، مولودی تازه و به تاسی از الگوی حکومت سوسیالیستی پدید آمده است که هدف آن، در واقع بازداشتن توده‌ها از توسل به انقلاب سوسیالیستی بود. در دهه ۱۹۳۰ میلادی و به دلیل اعتقاد به توانایی نیروهای چپ در ارائه راه حل برای بدبختی‌های ناشی از بحران اقتصادی در جوامع صنعتی، همچون فقر گسترده، گرسنگی و بیماری‌های همه‌گیر، ایده تأمین همگانی در کشورهای صنعتی پدید آمد. این دوره از سویی با تشدید تبلیغات احزاب کمونیستی، افزایش بیکاری و بروز اعتصابات گسترده کارگری و از سوی دیگر با تشدید تنش‌های بین‌المللی و بحران مناسبات اقتصادی و سیاسی دولت‌های صنعتی در عرصه جهانی همراه بود.

دولت‌ها از محدودیتی که اقتصاددانان کلاسیک برای آنان فراهم کرده بودند، رهایی یافتند؛ زیرا هدف و وظایفی که اقتصاد کلاسیک برای دولت تعیین کرده بود، برای رفع احتیاجات و نیازهای عمومی کافی نبود. دولت‌هایی که برای اجرا و عملی‌کردن احتیاجات جدید افراد اقدام نمودند، در حقیقت وظایف دولت را از حوزه اموری چون تأمین حقوقی قضایی، حفظ و حراست از مرزهای کشور و برقراری نظم و امنیت خارج نموده، مسؤولیت‌های سنگینی را در زمینه فرهنگ و آموزش، بهداشت و درمان، تأمین اجتماعی، مسکن و... برعهده گرفتند. از این‌رو، مسأله حقوق اجتماعی و نحوه ارائه این‌گونه خدمات، توجه صاحب‌نظران، دولتمردان و سیاستگذاران را به خود جلب کرد و اندیشمندان، متفکران و فیلسوفان در خصوص «دولت عرضه‌کننده حقوق و

خدمات اجتماعی» به نظریه‌پردازی‌های متفاوت پرداختند.

بعد از جنگ جهانی دوم، بنیانگذاران سازمان ملل متحد، تأمین حقوق اجتماعی را شرط اول رفاه اجتماعی و اساس صلح و تفاهم بین‌المللی تلقی کرده، معتقد بودند که هدف این حقوق آن است که فرد از همه نوع قید و بند اقتصادی و تشویش که حیثیت، شخصیت و عزت نفس انسان را زایل می‌سازد و به آزادی او لطمه وارد می‌کند، رهایی یابد.

در آغاز جنگ جهانی دوم، دولت چرچیل در بریتانیا طرحی را آماده کرد که دربرگیرنده شش محور اصلی نیازهای بشری، شامل بهداشت و درمان، غذا، پوشاک، مسکن، سوخت، روشنایی و حمل‌ونقل بود. به‌طور کلی جنبش سوسیال دموکراسی در اروپا در پیشبرد اندیشه حقوق اجتماعی، نقش بسیار مؤثری داشت و موفق‌ترین نمونه آن را حزب سوسیال سوئد در مدت سی سال حکومت خود، پس از جنگ جهانی دوم ارائه داده است (آشوری، ۱۳۸۵، ص ۶۵).

در واقع دو عامل زیر را می‌توان دلیل اصلی پیدایش حقوق اجتماعی در غرب دانست که به تدریج به وجود آمد:

۱. تغییر ایدئولوژی و اصلاحاتی که در لیبرالیسم اقتصادی به وجود آمد؛ به گونه‌ای بود که مداخله دولت را در برخی از امور اقتصادی پذیرفته و تشویق می‌نمود، تا جایی که بحث از لیبرالیسم - سوسیالیسم را مطرح می‌کرد.
۲. کارگران به تدریج لزوم تشکل و اتحادیه را احساس و سازمان و تشکیلاتی را برای خود پایه‌ریزی کردند که ضمن انعکاس خواسته‌های خود، خواهان اجرای برنامه‌های حقوق اجتماعی نیز شدند.

۲. دولت رفاه؛ محصول اندیشه‌های حقوق اجتماعی

اصطلاح دولت رفاه را نخستین‌بار، حکومت حزب کارگر در بریتانیا (۱۹۵۰-۱۹۴۵) پیش کشید. در این دولت، واژه رفاه، اشاره به حالتی از سلامت، شادی، سعادت و خوب‌بودن و مساعدتی ویژه به صورت پول، غذا و دیگر مایحتاج ضروری که به نیازمندان ارائه می‌شود، دارد. در فرهنگ‌های لغت، رفاه به معنای فراخ‌شدن و آسان‌شدن زندگی آمده است (عمید، ۱۳۸۴، ص ۱۰۴۸). منظور از دولت رفاه، نظامی است که در آن، دولت مسئولیت اصلی فراهم‌ساختن امنیت اجتماعی و اقتصادی جمعیت کشور را

از طریق دادن مستمری‌ها، سوده‌های تأمین اجتماعی، مراقبت بهداشتی رایگان و غیره به عهده می‌گیرد (احمدی، ۱۳۸۱، ص ۸۶۲). در دولت رفاه، دولت مسؤول حمایت و پیشبرد ایمنی اجتماعی و رفاهی شهروندان خود بوده، وظیفه دارد که از «گهواره تا گور» برای تمام شهروندان، امکانات پرستاری درمانی، بیمه بیماری و بیکاری، بازنشستگی، اعانه خانوادگی و مسکن و مانند آن را فراهم کند (آشوری، ۱۳۸۵، ص ۱۶۴).

دولت رفاه، توسط صاحب‌نظران به صورتهای مختلف تعریف شده است. یکی از صاحب‌نظران، به نام «کول» می‌نویسد: «دولت رفاه، جامعه‌ای است که در آن، حداقل سطح زندگی و فرصت تضمین‌شده در اختیار همه شهروندان قرار می‌گیرد». «آرتور شلزی‌نگ» یکی دیگر از صاحب‌نظران در خصوص رفاه اجتماعی، دولت رفاه را چنین تعریف می‌کند: «نظامی که در آن، حکومت متعهد می‌شود سطوح معینی از اشتغال، درآمد، آموزش، کمک بهداشتی، تأمین اجتماعی و مسکن را برای همه شهروندان خود فراهم کند» (Hobman, ۱۹۹۰, p. ۱۰). یکی دیگر از صاحب‌نظران نیز دولت رفاه را دولتی می‌داند که رشته گسترده‌ای از خدمات اجتماعی را برای شهروندان خود برقرار کند. به عقیده «هربرت لهن» از صاحب‌نظران حوزه رفاه اجتماعی «دولت رفاه دولتی است که در آن مردم آزاد هستند استعدادهای فردی خود را پرورش دهند و در مقابل زحمات خود پاداش عادلانه دریافت کنند و در پی کسب سعادت و خوشبختی باشند، بدون آنکه ترس از گرسنگی، بی‌مسکنی یا ستم به دلیل نژاد، عقیده یا رنگ مانع باشد» (Ibid, p. ۶).

با توجه به تعاریف بالا می‌توان گفت که دولت رفاه بر وجود سیاست‌های سنجیده و هوشمندانه در زمینه تأمین حداقل استاندارد زندگی برای همه و ارتقای برابری در فرصت‌های زندگی و تمرکز کلیه نهادهای رسمی بر تأمین خدمات همگانی دلالت دارد.

بند چهارم: رویکردهای غربی به حقوق اجتماعی

۱. موافقان حقوق اجتماعی

طرفداران حقوق اجتماعی از ابعاد فکری و نظری متعدد، این حقوق و «دولت مراقب و حامی شهروند» را حمایت کرده و هر یک بر حسب اینکه از چه زاویه و

نگاهی این موضوع را مورد حمایت قرار داده‌اند، وابسته به مکتب‌ها و ایدئولوژی‌های فکری خاصی گردیده‌اند.

موافقان حقوق اجتماعی معتقدند ما به جای آنکه در صدد حذف فقیران باشیم، باید به فکر حذف شرایطی باشیم که برانگیزنده فقر است. حقوق اجتماعی یا معطوف به رفع بی‌عدالتی‌های اجتماعی مسبب شرایط است و یا به دنبال بهبود رفتار و عادات افراد است؛ البته هرگز به یکی از این دو هدف آرمانی نمی‌رسد. بنابراین، همیشه باید هر دو عامل «اجتماعی» و «فردی» را در تصمیم‌گیری‌های خود مورد توجه قرار دهیم. توماس مور^۳؛ روحانی و رجل سیاسی انگلیسی و نویسنده کتاب معروف «آرمانشهر» درباره فقر و نابرابری چنین می‌گوید:

اگر برای درمان این آفات شیطانی تلاش نکنید، فخرفروشی در این باب که در مجازات دزدان جدی هستید، عبث و بی‌حاصل است. سیاست شما ممکن است به ظاهر، عادلانه بنماید؛ اما در واقع، نه عادلانه است و نه عملی. اگر اجازه دهید که جوانان شما در شرایطی ناخوشایند پرورش یابند و خوی آنها، اندک اندک از کودکی، فاسد شود و آن‌گاه در بزرگی، آنها را به سبب تبهکاری‌هایی که آموخته‌هایشان به آنها فرا داده است کیفر دهید، از شما می‌پرسم که آیا کارتان جز آن است که نخست، آنها را دزد کنید و سپس به سبب دزدی مجازاتشان کنید؟ (پتريک، ۱۳۸۱، ص ۱۳).

در ادامه به برخی از مکاتب و اندیشه‌های مهم موافق با نظریه «حقوق اجتماعی» پرداخته می‌شود:

۱-۱. **سوسیال دموکراتها:** سوسیال دموکراتها به دنبال یافتن راهی میانه، بین ساختارهای سرمایه‌داری و کمونیسم می‌باشند و دیدگاه آنها صورتی جانشین برای بازار سرمایه‌داری که در تحقق بخشیدن به عدالت اجتماعی شکست خورده است و نیز اقتصاد متمرکز کمونیستی که از دموکراسی و از آزادی مدنی، بری می‌باشد عرضه می‌دارد.

تونی کراسلند^۴؛ از نظریه‌پردازان مهم این مکتب، معتقد است که:

سرمایه‌داری به این سبب که اقتصاد بازار بر تحصیل سود و مالکیت خصوصی مبتنی است و همواره به خدمت کارگران کم‌دستمزد نیاز دارد،

موجد فقر و محرومیتی گسترده است... در حالی که سوسیالیسم می‌خواهد نیازهای اساسی فراگیر و نیازهای خاص محرومان و عقب‌ماندگان را برطرف نماید... و رسیدن به جامعه بی‌طبقه مساوات‌طلب، هدفی است که سوسیالیسم دموکراتیک به دنبال آن است... در این مکتب، همکاری بر رقابت ترجیح دارد... برنامه‌ریزی سوسیالیستی می‌تواند چارچوبی کارا تر برای فعالیت‌های اقتصادی تنظیم کند که با هرج و مرج و دولت‌ستیزی کمتری قرین باشد و به سطوح بالاتری از رشد دست یابد (Crosland, 1956, p. 77-81).

تئوری پردازان این مکتب، هدفشان را ایجاد یک برابری دموکراتیک اعلام می‌دارند که بر مبنای آن، شهروندی معنای بیشتری از حقوق صوری تجمع و تحزب، نمایندگی قانونی و رأی‌دادن داشته باشد و امور در چارچوب مالکیت مردمی و کنترل عمومی ابزار تولید سازمان داده شود. اینان معتقدند که برابری اجتماعی دارای ارزش فی‌نفسه است؛ برای مثال، یک جامعه نابرابر ممکن است هزینه‌های نامرئی و پنهان تحمیل کند. جامعه‌ای که نابرابر است حتی، اگر فقیران آن بالنسبه مرفه باشند، دستخوش ارزشها و عاداتهای اجتماعی نامطلوب می‌شوند. برآمدن این روحیه که هر کسی به فکر خودش باشد، رشته‌های اعتماد، حیات اجتماعی و همکاری جمعی را از بین می‌برد.

توجیه اقتصادی نظریه «حقوق اجتماعی» عموماً مبحثی کینزی است. «جان مینارد کینز»، استدلال می‌کند که دولت می‌تواند و باید شرایط لازم را برای رشد پایدار اقتصاد فراهم کند. قبل از او، اقتصاددانان بر این عقیده بوده‌اند که دولت نباید در اقتصاد دخالت کند؛ زیرا چنین کاری در بهترین حالت به اقتصاد لطمه می‌زند و در بدترین حالت، ضد مؤثر است. این دیدگاه از این اندیشه سرچشمه می‌گرفت که بازارهای آزاد به سبب وجود دست نامرئی، تنها ابزار افزایش رفاه و بهزیستی فردی و جمعی هستند و بر عکس، دخالت دولت در اقتصاد، فقط باعث برهم‌خوردن حرکت تعادل‌بخشی دست نامرئی می‌شود (پتريک، ۱۳۸۱، ص ۱۶۳).

۱-۲. **لیبرال سوسیالها:** طرفداران و هواخواهان این مکتب (لیبرالیسم مساوی طلب یا لیبرالیسم اجتماعی) معتقدند که اقتصاد بازار، شرط لازم آزادی است، ولی شرط کافی نیست. بنابراین، اگر بخواهیم از برخی از بدترین خصوصیات سرمایه‌داری

بپرهیزیم، به‌ناچار باید به میزانی از برابری اجتماعی تن دهیم و این کار، بدون داشتن یک دولت توانا، بازتوزیع‌گر و مدبّر ممکن نیست. لیبرال‌سوسیالها به پیوندی نیرومند بین برابری سیاسی و برابرسازی اقتصادی معتقد هستند. اینان از حقوق اجتماعی به مثابه ابزاری برای تقویت جامعه لیبرال‌دمکراتیک طرفداری می‌کنند و از این طریق، خواهان ایجاد سطوحی مطلوب از برابری اجتماعی هستند. به نظر آنها، ثروت فوق‌العاده و فقر فوق‌العاده با هم ارتباط دارند و از همین رو طرفدار سیاست‌هایی هستند که منافع ممتاز را محدود کند. آنها از برقراری خدمات اجتماعی حمایت می‌کنند؛ برای اینکه ثابت شده است که این حقوق و خدمات بر آزادی فردی می‌افزاید. در عین حال، دفاع آنها از حقوق و برابری اجتماعی به پای چپ‌ها نمی‌رسد. لیبرال‌سوسیالها، به موازات تأکید بر وجه اخلاقی نیرومند نیازها، طرفدار وجه اخلاقی نیرومند استحقاق نیز هستند. حقوق اجتماعی از نظر این گروه، حقوقی در چارچوب اقتصاد بازار است؛ نه حقوقی علیه آن. برابری به معنای برابری فرصت است؛ نه برابری نتیجه (همان، ص ۲۵۷).

۳-۱. مارکسیست‌ها: یکی از مهمترین مکتب‌های معترض به اقتصاد آزاد، نظریات «آدام اسمیت»، مکتب سوسیالیسم می‌باشد. متفکرانی چون «سن سیمون»، «پروتن»، «مارکس» و... کاملاً با اقتصاد آزاد و نظام سرمایه‌داری مخالف بودند و در انتقاد از این مکاتب، سنگ تمام گذاشته‌اند.

مارکسیست‌هایی چون مارکسیست‌های ارتدکسی معتقدند که برنامه‌های رفاه و حقوق اجتماعی و به‌طور کلی هرگونه برنامه اصلاحی در چارچوب نظام سرمایه‌داری، از آنجا که از شور انقلابی می‌کاهد و از این رهگذر باعث به‌تعویق افتادن انقلاب می‌شود، این برنامه‌ها و دولت رفاه را مورد انتقاد قرار می‌دهند (مالجو، ۱۳۸۱، ص ۵۸). اما برخی دیگر از مارکسیست‌ها به‌ویژه صاحبان مکتب فکری «نظریه نظامها»، همچون «یورگن هابرماس» و «کلاوس اوفه» مدافع و توجیه‌گر نظام رفاهی و حقوق اجتماعی هستند؛ تا حدی که قائلند دولت برای کسب مشروعیت سیاسی، چاره‌ای جز توسل به ابزار دولت رفاهی ندارد. به نظر آنان، سرمایه‌داری، دارای سه نظام فرعی می‌باشد: نظام اقتصادی، نظام سیاسی و نظام اجتماعی. «سرمایه، نیاز مالی دولت را

تأمین می‌کند و در مقابل، دولت هم تضمین می‌کند که شرایط اقتصادی لازم برای رشد و انباشت سرمایه فراهم باشد. دولت از منابع مالی تأمین‌شده برای برقراری خدمات رفاهی استفاده می‌کند و در مقابل، وفاداری شهروندان را به دست می‌آورد. بدون دولت رفاه نمی‌توان مشروعیتی را که لازمه هر دولتی است، کسب نمود. اگر دولت، مردم را از خود براند، آنها هم به دولت پشت می‌کنند. اگر چه سرمایه‌داری نمی‌تواند با دولت رفاه و حقوق اجتماعی همزیستی داشته باشد، [اما] بدون حقوق اجتماعی هم قادر نیست به حیات خود ادامه دهد» (پتريک، ۱۳۸۱، ص ۲۶۹).

۴-۱. محیط زیست‌گرایان: اهمیت سیاسی طرفداران محیط زیست به دهه ۱۹۶۰ میلادی باز می‌گردد. سخن اساسی این مکتب، این است که ما نمی‌توانیم انتظارات و تقاضایی نامحدود از کره زمینی داشته باشیم که فقط دارای منابعی محدود و پایان‌پذیر است. اکنون میزان تقاضا از امکانات عرضه چند نسل فراتر رفته است و این امر، ناشی از کارکردهای جوامع غربی است.

از نظر برخی از محیط زیست‌گرایان که مصلحت‌جو و مصلحت‌اندیش می‌باشند، برای رسیدن به توسعه پایدار، باید تغییراتی در نظامهای اجتماعی - اقتصادی صورت گیرد و در این راه، بسته به شرایط می‌توان هم از ابزار بازار آزاد و هم از ابزار دولت و یا هر دو استفاده نمود؛ اما برخی دیگر از محیط زیست‌گرایان، رادیکال هستند. «اینها، به ضرورت اصلاحات نهادی و پر دامنه اعتقاد دارند و دستی به سر و گوش ساختارهای سیاسی و اقتصادی موجود کشیدن را کافی نمی‌دانند. سوسیالیست‌های زیست‌محیطی بر این عقیده‌اند که نابودی محیط زیست با استثمار طبقاتی و نابرابری‌های اجتماعی پیوند دارد. مرفهان از منابع، مصرف می‌کنند تا موقعیت ممتاز خود را پایدار و مستمر نگاه دارند و تنگدستان، منابع مزبور را مصرف می‌کنند تا وضعیت خود را در قبال مرفهان بهبود بخشند. به این ترتیب، فقط یک نظام مالکیت عمومی، برابری اجتماعی و برنامه‌ریزی کلان اجتماعی و جهانی است که می‌تواند از طریق پیشگیری از اتلاف رقابت‌آمیز بازار سرمایه‌داری، باعث عاقلانه‌شدن چگونگی استفاده ما از منابع شود» (همان، ص ۳۷).

اندیشه اینها در نظام داخلی، منجر به تشکیل یک دولت برنامه‌ریز و مداخله‌گر در امور اقتصادی و اجتماعی می‌شود که در واقع، تجلی همان دولت حامی حقوق

اجتماعی می‌باشد.

علاوه بر چهار مکتب مذکور، مکتب‌ها و نظریه‌پردازان دیگری نیز وجود دارند که از نگاهی دیگر و با بیانی متفاوت و در ادوار مختلف، در توجیه حقوق اجتماعی کوشیده‌اند که به منظور رعایت اختصار، از ذکر آنها صرف‌نظر می‌کنیم.

۲. مخالفان حقوق اجتماعی

نظریه‌ها، مکاتب و اندیشه‌های مخالف حقوق اجتماعی را از ابعاد گوناگون می‌توان مورد ملاحظه قرار داد؛ چه از بعد تاریخی و چه از بعد موضوعی که از مکاتب فلسفی، سیاسی، اقتصادی و یا جامعه‌شناسی مشترک سرچشمه گرفته‌اند. در این بند، دیدگاه‌های برخی مخالفان اصلی نظریه «حقوق اجتماعی» مورد اشاره قرار می‌گیرد.

۲-۱. **راست افراطی:** منظور از راست افراطی، کسانی هستند که پایبندی به آزادی بازار را با پایبندی به اخلاقیات محافظه‌کاری در هم می‌آمیزند (Barry, ۱۹۸۷, p. ۱۴۳). آزادی بازار، بر عملیات آزادانه بازار همراه با حداقل دخالت دولت و اخلاق محافظه‌کاری که مبین ترجیح ارزشهای خانوادگی، اقتدار سنتی، روحیه و احساس مسؤولیت شدید کاری است دلالت دارد. چیزی که دو شاخه راست رادیکال را به هم پیوند می‌دهد، دشمنی با حقوق اجتماعی است؛ زیرا تصور بر این است که این نوع حقوق، باعث تضعیف اقتصاد می‌شود و اخلاقیات را در جامعه متزلزل می‌کند.

راست رادیکال، اساساً بین آنچه حقوق اجتماعی وعده داده و آنچه عملاً عرضه داشته است به تضاد و تناقض قائل است. انتقادهایی که راست رادیکال بر حقوق اجتماعی وارد می‌کند می‌تواند تحت این عناوین قرار بگیرد (Pierson, ۱۹۹۸, p. ۷۸-۸۶):

۱. حقوق اجتماعی تشکیل می‌شود تا انضباط بازار را از طریق کاهش جایزه موفقیت و سبک‌کردن بار شکست، متزلزل کند. در این شرایط، صاحبان سرمایه، به سبب مالیاتهای سنگین و مقررات دست‌وپاگیر، انگیزه سرمایه‌گذاری را از دست می‌دهند. به این ترتیب، حقوق اجتماعی به رقابت بین افراد و شرکت‌ها لطمه می‌زند و مردم را تشویق به تبلی می‌کند و آنها را به این صورت بار می‌آورد که از دولت متوقع باشند، تمام کارها را برای آنها انجام دهد.

۲. بخش عمومی هر چه بیشتر اجازه گسترش پیدا کند، بخش خصوصی بیشتر محدود می‌شود و از منابعی که لازمه شکوفایی آن است محروم می‌گردد؛ یعنی کارآفرینی لطمه می‌خورد و اقتصاد با تعداد زیادی غیر تولیدکننده که ثروت ملی را تلف می‌کنند و شماری اندک از تولیدگران مولد ثروت بر جا می‌ماند.

۳. مدافعان حقوق اجتماعی، ماهیت و علل فقر را به درستی نمی‌شناسند. این ماهیت را نباید با نابرابری اشتباه گرفت و این علل را نباید به پدیده‌های ساختاری انتزاعی منسوب داشت. به جای اینها، ما باید بر فرهنگ فقیران، اعتقادات و ارزشهای آنها تأکید کنیم و تشخیص دهیم که آنچه در پدیدآمدن فقر و محرومیت اهمیت دارد، برداشتها و رفتارهای خود افراد فقیر است. حقوق اجتماعی، ممکن است از سطح نابرابری درآمدها بکاهد، اما نوعی فرهنگ وابستگی به وجود می‌آورد.

۴. نظریه حقوق اجتماعی با تأکید خود بر اخلاق نیازمندی، بر حقوق و شرایط برخورداری از مزایا تمرکز دارد؛ نه بر وظایف و مسئولیت‌ها که عمدتاً از اخلاق استحقاق سرچشمه می‌گیرد؛ یعنی همه متوقع می‌شوند که دولت کارها را برای آنها انجام دهد و دیگر هیچ کس به عواملی چون خانواده و اجتماع محلی، به عنوان منابع اصلی بهزیستی نگاه نمی‌کند.

۲-۲. **لیبرالها:** لیبرالیسم به عنوان ایدئولوژی رژیم‌های سیاسی در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم در اروپا تکوین یافت. لیبرالیسم در واقع، رژیم سیاسی طبقه بورژوازی بود که پس از سرنگونی نظام فئودالی و دولت مطلقه و حکومت محافظه‌کارانه اشرافیت زمین‌دار، قدرت را به دست گرفت (بشیریه، ۱۳۸۱، ص ۳۰۸).

از لحاظ تاریخ اندیشه، نظریات متفکرانی چون «جان لاک»، «متسکیو» و «آدام اسمیت» بنیاد فکری رژیم‌های لیبرال را فراهم آورد.

لیبرالها معتقدند که دولت به‌طور کلی، باید در ارتباط با مفاهیم گوناگونی از خیر و خوبی که به شهروندان عرضه می‌شود بی‌طرف باشد. برای مثال، اگر جماعتی بخواهند زندگی زاهدانه داشته باشند و جماعتی دیگر چنین تمایلی نداشته باشند، دولت باید بین آنها بی‌طرفی پیشه کند؛ زیرا اگر نوع خاصی از زندگی را بر شهروندان تحمیل کند، علیه کسانی که مایل به این نوع زندگی نیستند، اعمال تبعیض کرده است و بر این

اساس، اگر دولت باید به تمامی بی طرف باشد، آنگاه در سیاست‌های اجتماعی نیز باید بی طرف باشد. از آنجا که دخالت دولت در تأمین حقوق اجتماعی افراد، از نظر آنان با اصول لیبرالی سازگار نیست، لذا به عنوان مخالفان حقوق اجتماعی تلقی می‌شوند.

۲-۳. **محافظه کاران:** اندیشهٔ محافظه کارانه، غالباً از نظریهٔ حقوق اجتماعی فاصله دارد و از همین روست که محافظه کاری را غالباً باید زایده‌ای بر راست رادیکال پنداشت. «ایدئولوژی محافظه کاری به طور کلی بر مفاهیمی چون اهمیت و نقش اساسی اقتدار سیاسی، قداست مالکیت خصوصی، خانواده و مذهب و تمجید سنت و رسوم، تأکید می‌نماید. در ایدئولوژی محافظه کاری، نهاد مالکیت خصوصی، مهمترین نهاد و اساس کلیهٔ حقوق و تمامیت انسانی انسان تلقی می‌شود... در این ایدئولوژی بر حوزهٔ غیر عقلانی زندگی انسان به عنوان حوزه‌ای پایدار و تعیین کننده و تغییرناپذیر تأکید می‌شود؛ چنانکه «ماکس وبر»، «ادموند برک» و «الکسی دوتوکویل» می‌گفتند، انسان موجودی مرموز، مذهبی و افسانه پرداز است. محافظه کار در پی کشف نظمی است که در ذات امور وجود دارد؛ ولی نمی‌خواهد خود نظمی بر آن تحمیل کند؛ چون معتقد است نمی‌توان سرشت انسان، جامعه و سیاست را دگرگون ساخت. از دیدگاه محافظه کاران، جامعه، مبتنی بر قرارداد اجتماعی و پدیده‌ای مصنوعی نیست؛ بلکه بر تعصبات و سنت‌های قرون و اعصار متمادی، قوام گرفته است. به گفتهٔ «ادموند برک» - پدر محافظه کاری - این تعصبات و سنتها «ده هزار بار بهتر از انتخاب عقلانی است» (همان، ص ۳۰۵). محافظه کاران هر گونه کوشش برای تحقق آرمانشهر را مصیبت بار می‌دانند. به نظر آنان، نابرابری‌های اجتماعی چنانکه هست، طبیعی است. مالکیت، محصول نظم طبیعی امور و اشیاء است. ادموند برک، معتقد است که: «دخالت دولت در امور اقتصادی، نظام طبیعی جامعه را به هم می‌ریزد. به نظر او، دولت حق ندارد برای تعدیل ثروت در جامعه دخالت کند یا به تهیدستان یاری برساند؛ زیرا فقر، خود جزء دستگاه طبیعی بازار است و تهیدستان شایستهٔ تهیدستی‌اند. هر گونه دخالت در اقتصاد آزاد، نهایتاً به زیان طبقات تهیدست تمام خواهد شد؛ زیرا به کار و کسب آسیب می‌رساند و به بیکاری تهیدستان می‌انجامد» (بشیریه، ۱۳۸۲، ص ۱۷۷).

۴-۲. **آنارشویست‌ها:** در حالی که راست افراطی، لیبرالها و محافظه‌کاران هر کدام به نوعی قائل به وجود دولتی کوچک و یا سنتی هستند، آنارشویست‌ها از نوعی عدم تمرکز کامل ساختار تصمیم‌گیری، طرفداری می‌کنند که با مفهومی از سیاست اجتماعی و حقوق اجتماعی که برای ما آشناست، تفاوت کلی دارد. آنارشویست‌ها با هر نوع تحمیل و اجبار و نسخه‌پیچی‌های از بالا به پایین مخالفند.

«آنارشویست‌ها را می‌توان به مکاتب فکری چپ و راست تقسیم کرد. آنارشویست‌های دست راستی، شبیه افرادی نظیر «نوزیک» هستند که اعتقاد دارند بازار آزاد می‌تواند نقش هماهنگ‌کننده را که جوامع فاقد دولت یا دارای دولت حداقل به آن نیازمندند، ایفا کند. به عکس، آنارشویست‌های دست چپی، بازار را به همان اندازه منبع خطرناک اجبار و تحمیل می‌دانند که دولت را. بنابراین، از دید آنها، یک جامعه آنارشویست راستین باید بر مبنای مساوات‌طلبانه که هم غیر دولتی و هم غیر بازاری باشد، متکی باشد. به این ترتیب، آنارشویست‌های دست چپی، هواخواه الغای مالکیت خصوصی در روند تولید هستند (پتريک، ۱۳۸۱، ص ۱۰۸).

در یک استنتاج کلی می‌توان اظهار نظر کرد که رویکرد نظام غربی به حقوق اجتماعی، علی‌رغم سابقهٔ نه‌چندان طولانی آن، مملو از تناقض‌گویی‌ها و تعارضات مبنایی و بنیادین می‌باشد که این تعارضات، همچنان استمرار دارد؛ به گونه‌ای که رکود اقتصادی جهان غرب، رشد روزافزون بیکاری و اعتراضات صنفی و روی کارآمدن دولت‌های متلون و متغیر همچون نئولیبرالها، پسامدرنها، نومحافظه‌کاران و... همه دلیل بر این مدعا می‌باشند. دلیل این امر را می‌توان در فقدان مبنای و حیانی برای نظام حقوق اجتماعی غربی و نگرش غیر الهی به انسان و نیازهای فطری او دانست.

نتیجه‌گیری

با نگاه به زمینه‌های فکری شکل‌گیری نظام حقوق اجتماعی و بررسی رویکرد اسلامی و نیز نظام غربی به حقوق و رفاه اجتماعی، این نتایج به دست می‌آید:

۱. عمران، آبادانی و گسترش رفاه اجتماعی امت یکی از اهداف مهم حکومت اسلامی برای استقرار و استمرار آن بوده، تضمین سطح زندگی آبرومندان برای تمامی افرادی که توانایی تأمین نیازهای خود را ندارند و نیازمند کمک هستند، یکی از وظایف

حکومت اسلامی است. در همین راستا، دین مبین اسلام از همان اوان شکل‌گیری، اقدام به طراحی نظام خاص حقوقی و اجرایی در زمینه حقوق اجتماعی به لحاظ حفظ کرامت انسانی و تأمین بنیادهای جامعه سالم نموده است.

۲. حکومت اسلامی برای عمل به تعهدات رفاهی و تحقق حقوق اجتماعی امت خویش، طبعاً به منابع مالی کافی نیازمند است و به همین سبب، منابعی را در قالب‌های زکات (درآمد حاصل از منابع طبیعی)، زکات فطره، خمس، مالیات‌گیری، کفارات، تبرعات، دریافت اموالی از غیر مسلمانان در قالب خراج، جزیه، فیه، عشر استقراض و مشارکت و...، پیش‌بینی و طراحی کرده است.

۳. عنصر «رضایت» و «رضایتمندی» افراد در تأمین منابع به عنوان اصلی محکم و متقن در نظام اسلامی، ایفای نقش می‌نماید و به دلیل آمیختگی وظایف و تعهدات مالی مسلمانان با امور عبادی و اعتقادی آنها، دولت اسلامی به راحتی به منابع مالی پاک و فراوانی در راستای ایفای تعهدات حقوق اجتماعی دسترسی پیدا می‌کند. علاوه بر دولت اسلامی، افراد، نهادها و مجامع خیریه و وقفی نیز رفع نیازمندی‌های اجتماعی و ایجاد جامعه عاری از فقر و پریشانی را وظیفه شرعی و دینی خود تلقی می‌کنند.

۴. نظام حقوق اجتماعی غرب به دلیل فقدان مبنای وحیانی و نگرش غیر الهی به انسان و نیازهای فطری او، مملو از تناقض‌گویی‌ها و تعارضات بنیادی است؛ به گونه‌ای که رکود اقتصادی جهان غرب، رشد روزافزون بیکاری و اعتراضات گسترده صنفی و روی کارآمدن دولت‌های متغیّر، همچون نئولیبرالها، پسامدرنها و نومحافظه‌کاران را می‌توان از نمودهای این تعارضات و تناقض‌ها دانست.

یادداشت‌ها

۱. این قانون که در تاریخ ۸۸/۱۰/۱۵ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده است، در ماده ۷ مقرر می‌دارد: «دولت مجاز است حداکثر تا پنجاه درصد (۵۰٪) خالص وجوه حاصل از اجرای این قانون را در قالب بندهای زیر هزینه نماید: الف- یارانه در قالب پرداخت نقدی و غیر نقدی با لحاظ میزان درآمد خانوار نسبت به کلیه خانوارهای کشور به سرپرست خانوار پرداخت شود. ب- اجرای نظام جامع تأمین اجتماعی برای جامعه هدف، از قبیل: ۱- گسترش و تأمین بیمه‌های اجتماعی، خدمات درمانی، تأمین و ارتقای سلامت جامعه و پوشش دارویی و درمانی بیماران خاص و صعب‌العلاج؛ ۲- کمک به تأمین هزینه مسکن، مقاوم‌سازی مسکن و اشتغال؛ ۳- توانمندسازی و اجرای برنامه‌های

حمایت اجتماعی».

۲. بر اساس حق‌های مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، انسانها دارای دو دسته حقوقند: دسته اول، حقوقی است که دولت‌ها باید آنها را محترم شمرده و ترک دخالت و ممانعت از سوی دولت، به عنوان یک ضرورت مطرح می‌شود و آن را در عرف حقوق بشر با عنوان «حقوق مدنی و سیاسی» می‌شناسند؛ مواردی چون حق رأی، حق انتخاب‌شدن و... جزء این دسته از حقوقند که البته به اشتباه در حقوق داخلی، مثل ماده ۶۲ مکرر قانون مجازات اسلامی، جزء حقوق اجتماعی شمرده شده‌اند. دسته دوم که «حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی» نامیده می‌شوند، یک سلسله امتیازاتی هستند که دولت‌ها با مشارکت فعالانه خود، باید برای ملت خویش فراهم آورند. این دسته از حقوق، دولت‌ها را مکلف می‌نماید تا حق‌هایی همچون آموزش و پرورش، بهداشت، رفاه، اشتغال، تأمین اجتماعی و... را در دستور کار خود قرار دهند.

۳. Thomas more.

۴. tony Crosland.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی، تهران: انتشارات مروارید، چ ۱۳، ۱۳۸۵.
۴. ابن‌خلدون، عبدالرحمان بن محمد، مقدمه ابن‌خلدون، تهران: خرسندی، ۱۳۸۹.
۵. ابوداود، سلیمان بن اشعث، سنن ابی داود، بیروت: دارالجنان (مؤسسة الکتب الثقافیه)، ۱۴۰۹ق.
۶. احمدی، حمید، فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد، تهران: نشر میزان، ۱۳۸۱.
۷. اعلامیه اسلامی حقوق بشر.
۸. اعلامیه جهانی حقوق بشر.
۹. العسل، ابراهیم، توسعه در اسلام، ترجمه عباس عرب‌مازار، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۸.
۱۰. الکاسانی، بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، قاهره: شركة المطبوعات المصریة، بی‌تا.
۱۱. امام خمینی، سیدروح‌الله، البیع، قم: جماعة المدرسین بقم (مؤسسة النشر الاسلامی)، ۱۳۷۳.
۱۲. -----، تحریر الوسیله، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام(ره)، ۱۳۷۹.
۱۳. -----، صحیفه نور، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۰.
۱۴. بشیری، حسین، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۱.

۱۵. -----، لیبرالیسم و محافظه‌کاری، تهران: نشر نی، ۱۳۸۲.
۱۶. بن سلام، ابو عبید قاسم، الاموال، قاهره: المكتبة التجارية الكبرى، ۱۳۵۳.
۱۷. پتريک، تونی فیتز، نظریه رفاه، ترجمه هرمز همایون‌پور، تهران: گام نو، ۱۳۸۱.
۱۸. جوادی آملی، عبدالله، حق و تکلیف در اسلام، قم: مرکز نشر اسراء، ج ۲، ۱۳۸۵.
۱۹. جوان آراسته، حسین، حقوق اجتماعی و سیاسی در اسلام، قم: نشر معارف، ۱۳۸۴.
۲۰. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، تهران: اسلامیه، ۱۴۰۳ق.
۲۱. دشتی، محمد، امام علی علیه السلام و اقتصاد، قم: مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۳۷۹.
۲۲. راسخ، محمد، حق و مصلحت، تهران: طرح نو، ۱۳۸۱.
۲۳. روسو، ژان ژاک، قرارداد اجتماعی، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، تهران: نشر سپهر، ۱۳۵۸.
۲۴. زاهدی مازندرانی، محمد جواد، «ظهور و افول دولت رفاه»، فصلنامه تأمین اجتماعی، سال دوم، شماره سوم، ۱۳۷۹.
۲۵. شاپرا، محمد، مطالعاتی در اقتصاد اسلامی، ترجمه محمدجواد مهدوی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۸.
۲۶. صدر، سیدمحمدباقر، اقتصادنا، قم: مکتبه الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۵.
۲۷. طباطبایی مؤتمنی، منوچهر، آزادی‌های عمومی و حقوق بشر، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.
۲۸. عراقی، سیدعزت‌الله، حقوق کار، تهران: سمت، ۱۳۸۱.
۲۹. عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، فتح الباری بشرح صحیح البخاری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۰ق.
۳۰. عمید زنجانی، عباسعلی، اقتصاد سیاسی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۳.
۳۱. -----، حقوق اساسی ایران، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.
۳۲. -----، فقه سیاسی «مبانی حقوق عمومی در اسلام»، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۴.
۳۳. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
۳۴. قمی، عباس، سفینه البحار، تهران: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۸۴.
۳۵. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه و شرح جواد مصطفوی، تهران: اسلامیه، ۱۳۶۳.
۳۶. مؤمن، محمد، رابطه خمس و مالیات‌های حکومتی، (نظام مالی اسلام)، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۹.

۳۷. مالجو، محمد، «حقوق شهروندی و تأمین اجتماعی»، نشریه مجلس و پژوهش، سال نهم، شماره سی و سوم، بهار ۱۳۸۱.
۳۸. مطهری، مرتضی، اسلام و مقتضیات زمان، قم: انتشارات صدرا، ۱۳۶۸.
۳۹. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۴.
۴۰. موفقیان، ناصر، «دولت کارگستر، دولت رفاه گستر»، فصلنامه تأمین اجتماعی، سال اول، شماره سوم، ۱۳۷۸.
۴۱. میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی.
۴۲. میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی.
۴۳. نوری، حسین بن محمدتقی، مستدرک الوسائل، قم: موسسه آل البيت علیه السلام لاحیاء التراث، ۱۳۶۰.
۴۴. Barry, norman p,(۱۹۸۷), **The New Right**, London: croom Helm.
۴۵. Burdeau,G (۱۹۷۹), **liberalism**, paris, Points.
۴۶. Crosland, T (۱۹۵۶) **The future of socialism** , London: Jonathan cape.
۴۷. hobman,david.(۱۹۹۰) **Planning Your Retirement**, Hamlyn,
۴۸. Pierson,C,(۱۹۹۸),**Beyond the welfare state?** Cambridge: Polity.